

همایش:

زبان و ادب پارسی ، سند رسمی هویت ملی ایرانیان

۱. عنوان مقاله :

ارتباط زبانی و ادبی هویت ملی و هویت دینی

محمد هادی رضایی

mhadirezaii @ Yahoo.com

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فسا

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

زمستان ۸۶

ای بسا هندو و ترک هم زبان

ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگرست

همدلی از همزبانی بهترست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، ب ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷)

۲. چکیده :

این مقاله ابتدا به عناصر سازنده ی هویت ملی - اعم از آشکار و پنهان - می پردازد و سپس رابطه ی آنها را - اعم از تقابل و تبادل - با هویت دینی بر می رسد؛ آنگاه به رابطه ی زبانی سه هویت فرهنگی، ملی و دینی پرداخته و از درآویختگی و درآمیختگی فرهنگی سخن به میان می آورد، ضمن اینکه علاوه بر زبان و ادبیات، عنصر مهمتری - یعنی اسطوره - را در اتحاد ملی دخیل می داند؛ و در آخر ، انواع معرفت بخشی سه هویت فرهنگی، ملی و دینی را بیان می دارد.

۳. کلید واژگان:

| | |
|--------------------------|------------------------|
| Self..... | خود..... |
| I..... | هویت فردی خود..... |
| Me..... | هویت اجتماعی خود..... |
| Social Identity..... | هویت اجتماعی..... |
| Cultural Identity..... | هویت فرهنگی..... |
| National Identity..... | هویت ملی..... |
| Religious Identity..... | هویت دینی..... |
| Expost Facto Studys..... | مطالعات گذشته نگر..... |
| Ethno Centrism..... | قوم مرکزی..... |
| Spoken Language..... | زبان گفتاری..... |
| Written Language..... | زبان نوشتاری..... |
| The Myth..... | اسطوره..... |
| Cultural Change..... | دگرگونی فرهنگی..... |
| Assimilation | درآمیختگی فرهنگی..... |
| National Character..... | منش ملی..... |
| Acculturation..... | فرهنگ پذیری..... |
| Accommodation | برون سازی..... |
| Assimilation | درون سازی..... |

۴. مقدمه:

اگر بخواهیم تعریفی دقیق از «هویت ملی» به دست دهیم، هیچگاه به تعریفی جامع و مانع دست نخواهیم یافت، زیرا عناصر سازنده ی هویت ملی نیز، قابل تعریف دقیق نیستند و دلیل اصلی آن باز می گردد به خود انسان، این هویت متغیر پیوسته در حال تغییر.

از دیدگاهی کلی می توان عناصر سازنده ی هویت ملی را به دو دسته ی عناصر «آشکار» و عناصر «پنهان» تقسیم بندی نمود؛ «زبان» از دسته عناصر آشکار هویت ملی، «ادبیات» از دسته عناصر «نیمه آشکار و نیمه پنهان» و «اسطوره» از زمره عناصر پنهان آن است.

همچنانکه اساطیر اوبارده در ناخودآگاه جمعی ما، به خود آگاه فردی ما سیرمی کنند و آنگاه از ذهن ادبی ما بر زبان ما جاری می گردند و برعکس؛ هویت ملی ما نیز، میان آشکاری و پنهانی، میان خودآگاهی و ناخودآگاهی در نوسان است.

در این مقاله سعی بر آن است تا رابطه ی عناصر سه گانه ی هویت ملی یعنی زبان، ادبیات و

اسطوره با هویت دینی تبیین گردد.

۵. اصل مقاله:

هر انسان «Human» دارای یک خود «Self» می باشد که عبارت است از سیمای فرد به عنوان یک فرد مشخص و مستقل و با هویت خاصی که دیگران نسبت به او واکنش نشان می دهند. طبق نظریه ی جرج هربرت مید ، «خود» هر انسانی دارای دو «هویت» است : یکی هویت فردی «I» و دیگری هویت اجتماعی «Me». هویت فردی ، معرف جنبه ی شخصی و منحصر به فرد شخص است ، در حالی که هویت اجتماعی ، انعکاس و بروز هنجارها و ارزش های جامعه در فرد است.

« زبان مادری نخستین هویت اکتسابی و ریشه دارترین جنبه ی هویت اجتماعی افراد است ؛ و از این دیدگاه دین پذیری در رتبه ی بعد از آن قرار می گیرد.» (رک: صدر، کثرت قومی ، ص ۸۷)

از دیدگاه تخصصی هویت اجتماعی «Social Identity» به سه هویت فرهنگی «Cultural» ، هویت ملی «National» و هویت دینی «Religious» تقسیم می شود.

اگر بخواهیم «تعریف تصویری» از رابطه ی این سه هویت به ذهن دهیم باید بگوییم که هویت ملی و هویت دینی چونان دو درخت تنومند و کهنسالند که ریشه در زمین پهناور هویت فرهنگی دارند. از این دیدگاه است که «فرهنگ ملی» و «فرهنگ دینی» معنا می یابد.

« هویت ملی یا به مذهب متکی است یا به زبان. هویت ملی مدرن ، متکی به زبان است و این در حالی است که هویت ملی سنتی ، متکی به مذهب است؛ اکنون وحدت مذهب مشکل است پس به جهت اتحاد ملی راهی که باقی مانده منحصر به وحدت زبان است.» (همان، ص ۵۱)

« زبان ملی، آحاد ملت و اقوام متشکله ملت را چون تار و پود به هم می تند و رشته استوار همدلی و همدمی و هممنفسی افراد ملت به شمار میرود و بنابراین ، باعث و بانی وحدت و یکپارچگی است.» (ستاری، هویت ملی، ص ۹۶)

« قوام ملت به زبان است، ملتی که زبانش محو گردد، ملیت خود را بر باد می دهد.» (صدر، کثرت قومی، ص ۵۰)

زبان، در این مورد، نه وسیله ی ارتباط که وسیله ی اتحاد است. (سارتر، ادبیات چیست، ص ۳۲)
« گاهی اوقات هویت دینی، خود، اساسی جدا از هویت ملی دارد و گاه باعث تغییر هویت ملی

می گردد یا به منزله ی نقطه ی آغازی برای آن به شمار می رود.» (صدر، کثرت قومی، ص ۸۶)
مطالعات گذشته نگر^۱ حاکی از آن است که دین ملی ما ایرانیان زرتشتی است؛ پس از حمله اعراب مسلمان شبه جزیره ی عربستان به ایران، رفته رفته عده ی زیادی از ایرانیان به دین اسلام گرویدند (صرفنظر از اینکه ریشه ی این گرایش قلبی بوده است یا قهری).

باید توجه داشت که « مخاطب اسلام، جامعه بشری مرکب از همه انسانهاست نه جوامع ملی. از دید اسلام، اصل، « هویت الهی» انسان است که همانا فطرت وی دانسته شده؛ و دیگر مسائل، همه از این دیدگاه معنا می یابند. اسلام بیان می دارد که همه مسلمانان با هم برابر و برادرند، به جای « هویت ملت»، « هویت امت» مطرح است که همانا جامعه ی بزرگ و فراگیر اسلامی است و عامل وحدت آن نیز « عقیده» است.» (ستاری، هویت ملی، صص ۹۹ و ۱۰۰)

پس می توان گفت که دین امروزین ما (اسلام) جزئی از هویت ملی ما ایرانیان نبوده است و اسلام یک دین ملی نیست بلکه یک دین فراملی است؛ از اینروست که در این مقاله هویت ملی و هویت دینی از جنبه ی نظری « Doctrine» از یکدیگر تفکیک شده اند تا راحت تر بتوان به تبیین روابط آن دو پرداخت.

اکنون به رابطه ی زبانی این دو هویت می پردازیم:

زبان هویت ملی ایرانیان زبان پارسی است و این زبان هیچگاه ادعای جهانی شدن ندارد؛ در حالی که زبان هویت دینی امروزین ایرانیان، عربی است؛ از آنجا که معتقدیم دین اسلام کاملترین

دین است و دینی فرا ملی است و ادعای جهانی شدن دارد، زبان عربی نیز به طور ضمنی ادعای جهانی شدن دارد، زیرا قرآن، احادیث و نماز همگی به زبان عربی هستند؛ از طرفی دیگر، زبان عربی هم، ادعای کاملترین زبان را از حیث فصاحت و بلاغت دارد و ناگفته پیداست که به تبع یک دین جهان شمول یک زبان جهانی نیز، نیاز است.

در اینجاست که زبان پارسی (سند هویت ملی) با زبان عربی (سند هویت دینی) به تقابل می پردازند اما از آنجا که هر دو زبان، قوی هستند و یکی نمی تواند دیگری را به حاشیه بفرستد به تبادل می پردازند. به بیان دیگر، رابطه ی آن دو از تقابل به تبادل می رسد.

نکته ی قابل توجه اینکه رسم الخط زبان پارسی و زبان عربی (رسم الخط زبان هویت ملی و زبان هویت دینی) یکی است، و این مورد نیز از موجبات همراهی دو هویت است که تبادل آنها را هرچه زیبا تر می نماید و هرکدام تکیه گاهی است برای دیگری و سبب تشدید بقای آن؛ این نیز موفقیت بزرگی است برای هر یک از جهت دوام.

زبان هویت فرهنگی

« بیگمان همه ی عوامل و موجبات عمده ی فرهنگی که برای ایجاد وحدت ملی بر می شمردند از قبیل وحدت زبان، دین و داشتن سرزمین مادری و تاریخی مشترک و ۰۰۰ لازم و در تحکیم وحدت ملی مؤثرند، اما کافی نیستند، گوئی چیزی کم دارند.

در واقع مردمی که از اقوام مختلف با عادات و اخلاق و خوراک و پوشاکی نه یکسان فراهم آمده اند و آداب و رسوم بومی گوناگون دارند و به چند زبان مادری سخن می گویند، با چه رشته ی نامرئی به هم بسته و پیوسته اند که می توان نام ملتی واحد و یکپارچه بر آنها نهاد؟ بی گمان زبان ملی فارسی که وسیله ی تفهیم و تفاهم همگان است و اشتراک در تاریخی که گرچه پاره پاره است

اما کاملاً یکدست و یکسان بر همه گذشته است و ایمان به دینی که با وجود در بر گرفتن مذاهبی چند، در اصل یکی است، همگی پایه های وحدت ملی یا هویت واحد فرهنگی را بنیان نهاده است، اما چیزی وجدانی تر و عاطفی تر از این ها موجبات و اسباب اصلی را فراهم نموده که باعث شده ایرانی نه تنها خود را با هموطن اش بلکه با ترکمن و قرقیز و تاجیک و آذربایجانی ماوراء ارس هم خویشاوند بشناسد و آن نیست مگر اشتراک در اساطیر و رمزهایی زنده و دوام پذیر که همگان آنها را کمابیش در می یابند.

این بهره مندی از گنجینه ای همگانی، غالباً ناخودآگاه است، یعنی معمولاً مردم بدان هشیار نیستند.

اساطیر، بیان تصویری و تمثیلی و رمزی اصول و مبادی اند و پیدایی نهادها و رسوم و عرف و آداب و علل و موجبات آنها را توجیه می کنند و بنا بر این نمودگار مناسبات پاینده و دوام پذیر زندگی اند و به سخنی دیگر، نمایشگر الگوهای کار و تلاش عمده بشرند و بدین اعتبار اسوه اعمال و عواطف و معنویات محسوب می شوند.

انسان با اسطوره پردازی، صاحب هویت یعنی دارای تبار نامه ای در کیهان می شود.

اسطوره، معرفت «عاطفی» جهان است. «همان، صص ۱۱۳ و ۱۱۴»

«اسطوره وسیله ی ارتباط و مناسبات رمزی یعنی پیوند فرهنگی مردمان با یکدیگر است.

اسطوره مهمترین عامل تحکیم وحدت ملی و بنیانگذار هویت فرهنگی است و به همین سبب، تعمق و غور و خوض در آن برای شناخت اصالت فرهنگی قوم و ملت ضروری است و بی جهت نیست که امروزه شناخت اساطیر و افسانه ها و قصه های اقوام و کشف زبان رمزی شان، از دیدگاههای مختلف، به صورت شاخه ای از علوم انسانی در آمده است، حاصل آن کندوکاوها و پژوهشها، گاه بعضی خصائص فرهنگی پاره ای اقوام را عیان ساخته و فی المثل معلوم داشته است

که فلان قوم بیش از آنکه مذهبی یا دین ورز باشد، قائل به قداست عالم ماوراء و ما بعد الطبیعه است یا به سخنی دیگر ، بیشتر اهل ایمان و پیرو مذهب اسرار است تا شیفته ی فرقه بازی و فرقه تراشی . یا قومی که از متمدن ترین اقوام امروزی جهان به شمار می رود، گویی همواره چشم به راه ظهور نجات بخشی اعجازگر و معجز اثر و صاحب کرامت و فره مند است.

بهره گیری همگان از این گنجینه ی مشترک (اسطوره) ، موجب همدلی و همدمی و هم نفسی افرادی است که از این رهگذر، صاحب هویت فرهنگی معلومی شده اند و جامعه ای به نام ملت را تشکیل می دهند که هویت فرهنگی مزبور(اسطوره)، رکن رکین و سنگ زیر بنایش به شمار می رود و محدود به حدود جغرافیایی نیست.» (همان، صص ۱۱۵ و ۱۱۶)

« اگر عامه ی مردم به هویت فرهنگی شان کاملاً هشیار نیستند، در عوض، ندانسته و عملاً بدان پایبندند، هرچند که نتوانند در آن باره بحث و استدلال کنند.» (همان، صص ۱۱۲ و ۱۱۳)

« مفهوم هویت فرهنگی که هویت ملی راگاہ با استناد و رجوع بدان تعریف میکنند ، واقعیتی است که در ژرفای روح و جان ملت و قوم، ریشه دوانده و از چنان ثباتی برخوردار است که گویی خلق و خوی مردم یا طبیعت ثانوی شان شده است. هویت فرهنگی چون آتش زیر خاکستر است و غالباً نیز ناخودآگاه است.» (همان، صص ۱۰۸ و ۱۰۹)

پس به این نتیجه می رسیم که زبان «هویت فرهنگی» ما قدمتی بس دیرینه تر از زبان هویت ملی(فارسی) و زبان هویت دینی(عربی) دارد زیرا زبان هویت فرهنگی ما همانا زبان رمزی اساطیر است یعنی زبان بی زبانی ناخود آگاه تباری انباشته شده در حافظه ی جمعی ؛ نموده‌های آن را در «ادبیات پارسی» به ویژه در شاهنامه ی فردوسی می توان یافت.

با جستاری در زیربنای اساطیر ایران (شاخص هویت فرهنگی - ملی) و قصص قرآن (شاخص هویت دینی) به همانندی ها و تشابهات بسیاری بر می خوریم؛

مانند : تشابه داستان موسی و فرعون با داستان فریدون و ضحاک، « تشابه داستان یوسف و زلیخا با داستان سودابه و سیاوش ، تشابه برخی از قسمت های داستان های زکریا و داوود با داستان جمشید، تشابه داستان نوح و ورجم کرد و...» (رک: زمردی، نقد تطبیقی ادیان، صص ۵۰۲، ۵۰۴ ، ۴۹۹، ۴۹۶)

با اندکی تامل به این نتیجه می رسیم که اساطیر فرهنگی - ملی ایران راه را برای پذیرش هویت دینی «اسلام وارداتی» باز و هموار کرده بود.

ذکر این نکته ضروری می نماید که هویت فرهنگی - ملی ما ایرانیان، قبل از ورود اسلام به ایران، ماورائی بود و ما ایرانیان به اخلاقیات پایبند بودیم ، به رستاخیز و جهان واپسین معتقد بودیم ، به اهریمن و اهورامزدا اعتقاد داشتیم زیرا زرتشت خدا را به ما معرفی کرده بود؛ همچنین ما به یک موعود (سوشیانت Gaoshyant) معتقد بوده ایم و...

پس مهمترین دلیلی که اسلام در ایران بهتر از همه جا پاسخ مثبت یافت در تشابهات عمیق هویت فرهنگی - ملی ایران با هویت دینی اسلام نهفته است. ناگفته پیداست که « ایران از برترین ارکان و پایه گذاران فرهنگ اسلامی است و تشیع اگر اصلش ایرانی و از ایران نیست، در ایران ، به اوج شکوه و اعتلا می رسد و در فلسفه و حکمت الهی ، روزگاری ، مشعل فکر و نظر و نوآوری را همچنان فروزان و تابناک نگاه می دارد.» (ستاری، هویت ملی، ص ۱۱۱)

در گذر تاریخ، ایران چهار راه برخورد ادیان ، تمدن ها و اقوام مختلف بوده است ، با ورود هویت دینی اسلام به مرزهای ایران، دگرگونی فرهنگی «Cultural Change»^۲ بزرگی در عناصر غیر مادی فرهنگ ملی ما رخ نمود. به بیانی دیگر دو رقیب قدر یعنی فرهنگ دینی عرب با فرهنگ ملی ایران با یکدیگر درآویختند و از آنجا که هیچیک نتوانست دیگری را از میدان به درافکنند این درآویختگی به درآمیختگی «Assimilation»^۳ منتهی شد. در نتیجه عناصر و مجموعه های

پیچیده‌ی هویت ملی و هویت دینی پیوند نزدیکی با یکدیگر یافتند و هویت فرهنگی تقریباً یک پارچه‌ای را به ارمغان آوردند. از جمله علت‌هایی که سبب شد دین اسلام تقریباً به آسانی جزئی از منش ملی «National Character»^۴ ما ایرانیان گردد این است که ما ایرانیان مثل دیگر ملل دچار قوم‌مرکزی افراطی (خود برتر بینی دینی، نژادی یا زبانی) نبودیم در نتیجه به راحتی به مبادله‌ی فرهنگی و غنی‌سازی فرهنگ خودی دست‌یازیدیم. هرچند که با این عمل، ایرانیان فرهنگ‌پذیری «Acculturation»^۵ خود را به اثبات رسانیدند اما هویت ملی ما به خصوص در بخش عنصر زبانی، می‌رفت تا با گسست وسیع و جبران‌ناپذیری مواجه گردد و علت اصلی این گسست، تفاوت دو زبان ملی و دینی (فارسی و عربی) بود؛ در نتیجه زبان ملی ما دستخوش گسل شد، زمانه‌درزییی چالاک را می‌طلبید تا با سوزن زبان و ریسمان ادب پاره‌های گسل به وجود آمده را بر یکدیگر بردوزد و آن ابرمرد، کسی نبود جز فردوسی بزرگ. هنر بزرگ فردوسی در این است که هویت ملی - زبانی ایران بعد از اسلام و ایران قبل از اسلام را به یکدیگر پیوند زد و نگذاشت زبان هویت ملی به سایه‌ی عزلت رانده شود:

« بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی ».

علاوه بر آن « فردوسی هویت ملی را بر مبنای فرهنگ قوم و داستانهای حماسی و اساطیر مشترک آنان که در روح و روانشان چنگ انداخته، تارهای دلشانرا می‌لرزاند، استوار کرد و اگر هم گاه زبان به ذکر معایب و مثالب تازیان گشود، وجهه‌ی همتش همواره فرهنگی بود، نه سیاسی و مرامی.» (همان، ص ۱۰۸)

به گفته‌ی دکتر عبدالحسین زرین کوب: « این روح ملی که از شاهنامه تجلی می‌کند جان

ایرانی را گرم خواهد داشت.» (رک: زرین کوب، نامور نامه، ص ۱۰)

در نهایت باید اذعان نمود که هویت فرهنگی - ملی ایرانیان در طول اعصار متمدنی واکنشی عمل گرایانه و مصلحت بینانه در پیش گرفته است زیرا «در مورد فرهنگ ایرانی می توان گفت که خصیصه ی اصلی یا هویت اش، که در طول هزاره ها ثابت مانده ، حفظ و صیانت جوهرش و به تحلیل بردن عنصر بیگانه بوده است. به بیانی دیگر ذات فرهنگ ایرانی ، به خواری و زبونی تن در نداده است، سیطره بیگانه (عرب و ترکان سلجوقی و مغول) را به ظاهر پذیرفته است و سپس اندک اندک آنرا از درون خورده و تراشیده است و با این برون سازی (Accommodation) و درون سازی (Assimilation) توأمان، طرفه معجونی ساخته که کهنه ونو در آن چنان به هم بسته و پیوسته اند که تشخیصشان به نخستین نگاه امکان پذیر نیست.» (ستاری، هویت ملی، ص ۱۱۰)

۶. نتیجه گیری:

تقابل هویت ملی با هویت دینی کارکردی آشکار دارد اما تقابل هویت دینی با هویت ملی کارکردی پنهان دارد. به نظر می رسد که هویت دینی را راحت تر بتوان گسترش داد تا هویت ملی را، زیرا هویت ملی در چهار چوب جغرافیایی محصور است، اما هویت دینی پا را فراتر می نهد و حد و مرزی نمی شناسد؛ و یکی از دلایل اینکه ما ایرانیان دین اسلام را از شبه جزیره ی عربستان پذیرفتیم اما هویت ملی عربستان را نپذیرفتیم همین امر است.

ریشه های هویت فرهنگی - ملی در بخش اساطیر ملی، بسی قدیمی تر و سطر تر از ریشه های هویت دینی است زیرا زمانی که در طول تاریخ، دینی مطرح نبود در گستره ی ماقبل تاریخ اساطیر مطرح بودند؛ از اینروست که «اسطوره شناسی از کند و کاو در ادیان و روایات ملی و باستانی بسی فراتر می رود و در واقع، سراسر زندگانی آدمی و جماعات را در بر می گیرد.» (ستاری، جهان اسطوره شناسی، ص ۱)

در نتیجه اثر اسطوره در اتحاد ملی، بسی بیشتر از اثر زبان ملی و دین است و نسبت به آن دو، ماندگارتر، پایاتر، عمیق تر و زیر بنایی تر است.

هر سه هویت ملی، دینی و فرهنگی به انسان معرفت و شناخت می بخشند، اما حوزه ی کارکرد هر کدام متفاوت است؛ هویت ملی معرفتی «عینی» نسبت به ملت می دهد، هویت دینی معرفتی «قلبی» نسبت به خدا می دهد و هویت فرهنگی معرفتی «عاطفی» نسبت به کل جهان هستی می دهد.

با توجه به اینکه دین امروزین ما ایرانیان - اسلام - یک دین ملی نیست، اگر سعی بر آن داشته باشیم که هویت دینی و هویت ملی ما بیش از اندازه با یکدیگر ممزوج شوند نتیجه ی خوبی عاید ما

نخواهد شد و بسان حکایت نقاشی می شود که پرچم نصرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتَحَ قَرِيبَ رَا به دست رستم
دستان می دهد.

حسن ختام، اختصاص داده می شود به رابطه ی خدانشناسی جهان اساطیر ملی و خدانشناسی
هویت دینی: اگر دالان های پیچ در پیچ ذهن و روان خود را بکاویم در می یابیم که خدایان ناخود
آگاه اسطوره های ملی ما، در شبستان تاریک تاریخ و در بستر حافظه ی جمعی ذهن ناخودآگاه ما
به خواب رفتند و میدان را به خدای خودآگاه هویت دینی سپردند...

قومی متفکرند در مذهب و دین

جمعی متحیرند در شک و یقین

ناگاه منادیی در آمد ز کمین

کای بی خبران راه نه آنست و نه این

(خیام، رباعیات، ص ۴۲)

« پیروزی و بهروزی بهره ی همه ی ایرانیان بود.»

۷. پی نوشت :

[۱]- (Expost Facto Studys) : تحقیق درباره ی موقعیتی که در گذشته رخ داده است.

در این مطالعات ، بیشتر از داده های مضبوط استفاده می شود.

[۲]- تغییراتی که در فرهنگ یک ملت به وقوع می پیوندد.

[۳]- ادغام دو فرهنگ متفاوت در یک فرهنگ که شامل ویژگی های هر دو فرهنگ است.

[۴]- به شخصیت بنیادین یک ملت اطلاق می شود.

[۵]- اقتباس عناصر فرهنگی از فرهنگ دیگر.

۸. منابع و مأخذ :

- ۱- خیام، عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۲)، **رباعیات خیام**، به کوشش: روشنگر بحرینی، اول، تهران: هرمس.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱)، **نامورنامه** ، اول، تهران: سخن.
- ۳- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۲)، **نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه ی فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر**، اول، تهران: زوار.
- ۴- سارتر، ژان پل. (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، **ادبیات چیست؟**، ترجمه ی: ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، دوم، تهران: کتاب زمان.
- ۵- ستاری، جلال. (۱۳۸۴)، **جهان اسطوره شناسی VIII**، اول، تهران: نشرمرکز.
- ۶- ستاری، جلال. (۱۳۸۳)، **هویت ملی و هویت فرهنگی**، دوم، تهران: نشرمرکز.
- ۷- صدر، ضیاء. (۱۳۷۷)، **کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان** ، اول، تهران: اندیشه نو.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۵)، **شاهنامه فردوسی**، به کوشش: سعید حمیدیان، هشتم، تهران: نشرقطره.
- ۹- کزازی، جلال الدین. (۱۳۸۵)، **رویا ، حماسه ، اسطوره** ، سوم، تهران: نشرمرکز.
- ۱۰- کوئن، بروس. (۱۳۸۳)، **مبانی جامعه شناسی**، ترجمه و اقتباس: غلامعباس توسلی، رضا فاضل، پانزدهم، تهران: سمت.
- ۱۱- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۶)، **مثنوی معنوی**، تصحیح: رینولد نیکلسون، پنجم، تهران: مولی.
- ۱۲- نوربها، رضا. (۱۳۸۳)، **زمینه ی حقوق جزای عمومی** ، نهم، تهران: دادآفرین.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.